

چه کابوس‌هایی می‌آیند

برخی از ما صبح که چشمان خود را به روی روزی دیگر باز می‌کنیم، پاک یادمان می‌رود ساعت 2 و 45 دقیقه شبی که گذشت بر لبه پرتگاهی در ایرلند بودیم و در آخرین لحظه موفق نشدیم دستان دوست دو سر ژاپنی‌مان را بگیریم و او را از سقوط به دره‌ای عمیق و مرگبار نجات دهیم!



برخی از ما صبح که چشمان خود را به روی روزی دیگر باز می‌کنیم، پاک یادمان می‌رود ساعت 2 و 45 دقیقه شبی که گذشت بر لبه پرتگاهی در ایرلند بودیم و در آخرین لحظه موفق نشدیم دستان دوست دو سر ژاپنی‌مان را بگیریم و او را از سقوط به دره‌ای عمیق و مرگبار نجات دهیم!

بعضی‌ها نیز روز که می‌شود وعده شیرین بازگشت به نزد معشوق از میدان نبردی در مسکو را به کلی از یاد می‌برند و اصلاً بالاتر از این با شستن صورتی خواب‌آلود و چشمانی پف کرده فراموش می‌کنند که دیشب سربازی روسی بودند در جنگ جهانی دوم.

آدمی سراسر عمرش با خواب‌ها، رویاها و کابوس‌هایی از این دست مواجه می‌شود و حتی با این همه پیشرفت علم و تکنولوژی نتوانسته راه و چاره موثری برای مهار و هدایت آنها پیدا کند. راستش ضرورتی هم برای این کار نیست و بگذارید پیوند ضمیر ناخودآگاه و خودآگاهی که امثال یونگ و فروید و دیگران از آنها صحبت کرده‌اند، در مراکز علمی، تحقیقاتی و دانشگاهی باقی بماند و تلاش برای کشف اسرار هستی و ابعاد پیچیده و ناشناخته بشریت همچنان ادامه داشته باشد.

همه لذت خواب، رویا، ترس و وحشت ناشی از کابوس، خود زندگی است و هرگونه فرار یا مدیریت آن نظام طبیعت را دستخوش تغییری ناخوشایند و حس خوب تخلیه و هیجان‌های ضروری را سرکوب می‌کند. از مبارزه با نظام طبیعت و خلقت، نمونه‌های خوش و موفق سراغ نداریم.

خواب، بخشی مهم و تفکیک‌ناپذیر از زندگی ماست و اساساً ما بیش از یک سوم حیات خود را در استراحتی عمیق به نام خواب شبانه به سر می‌بریم. همین زمان عمده نشان از اهمیت مقوله خواب دارد و از فعل و انفعالات و مشتقات آن هم‌گیزی نیست و باید به سازوکار آن احترام گذاشت و آن را پذیرفت. از این رو تصاویری گاه منظم و زیبا و گاه آشفته، نامنظم و بی‌معنی که در عالم خواب می‌بینیم تا همیشه با ما هستند. برخی را تا ابد در ذهن خواهیم داشت و چه خوب و چه بد آن را برای دیگران بازگو خواهیم کرد یا نخواهیم کرد و همچون یک راز سربه‌مهر حفظ می‌کنیم. بعضی از آنها را نیز با دمیدن نور سپیده صبح و روزی دیگر برای همیشه از یاد خواهیم برد، با برخی چنان دچار وجد و شور و شغف شده‌ایم که دلمان می‌خواست هیچ‌گاه ما را از چنین دنیایی بیرون نکنند و دوست می‌داشتیم شهروند افتخاری سرزمین رویا باقی می‌ماندیم و برخی کابوس‌ها نیز چنان واقعی می‌نمایند که عرق‌های درشت ناشی از وحشت عمیقش بالش‌هایمان را خیس خیس می‌کند؛ همان‌هایی که در میانه‌اش چنان مستاصل می‌شویم که فریاد می‌زنیم و در کارزاری بی‌یاور نومیدانه به این سو و آن سو می‌رویم و از خدا می‌خواهیم هرآنچه می‌بینیم فقط یک خواب باشد، اما در آن لحظه آن صحنه و موقعیت دهشتناک از هر واقعیتی واقعی‌تر است و جسم ناتوان ما را از آن‌گیزی نیست.

حتماً که برای بعضی از این خواب‌ها، رویاها و کابوس‌ها علتی وجود دارد که ریشه‌اش را باید در گذشته، حال یا آینده زندگی شخصی خودمان جستجو کرد و از آن سو، خواب‌های خوب و بد زیادی هم هستند که همچون خنکای نسیمی ملایم یا گردبادی ویرانگر از فراز جسم و جانمان می‌گذرند و روحمان را جلا یا خراش می‌دهند بی‌آن که علتی داشته باشند. یکی از ویژگی خواب‌ها، رهایی زمانی و مکانی آنهاست. هویت در بسیاری از رویاها و کابوس‌ها دچار تغییر می‌شود و اساساً خیلی از آنها فاقد قصه و مسیری منسجم و باورپذیر است.

چنین جهانی پر از شگفتی و کلمه و تصویر و بی‌انتهایی، حتماً مایه‌های مضمونی و ساختاری زیادی را در اختیار ادبیات، ادبیات داستانی، تئاتر، تلویزیون، سینما، موسیقی و دیگر شاخه‌های هنری قرار می‌دهد و باعث می‌شود هنرمندان و ادبا با تکیه بر عالم خواب و محصولات ناشی از آن دست به خلاقیت و نوآوری و هنرآفرینی بزنند.

ظهور جنبش هنری سوررئالیسم (فراواقعگرایی) اوایل قرن بیستم میلادی محصول بحث‌ها و تبادلات و جدل‌های فکری زیادی بود که تحت تأثیر نظریه‌های فروید درباره ضمیر ناخودآگاه و رویا پایه‌گذاری شده بود؛ مقوله‌ای که بسرعت وارد حوزه‌هایی همچون سینما شد و فیلمسازان سرشناسی چون لوئیس بونوئل با ساخت آثاری مثل «سگ آندلسی» - که جزو نخستین فیلم‌های سوررئال تاریخ سینماست - گام‌های اساسی و موثری برای بازتاب آشفتنگی‌ها، ناملايمات و کابوس‌های بشر معاصر برداشتند. مکتبی که در سال‌های اخیر یکی دیگر از فیلمسازان صاحب‌نام جهان یعنی دیوید لینچ آن را یدک می‌کشد و افکار کابوس‌وار خود را در فیلم‌های شاخصی چون «مرد فیل نما»، «جاده مالهالند» و «بزرگراه گمشده» به تصویر کشیده است. فیلم‌های لینچ با آن ذهن بیمار و مالیخولیایی همچون همه آثار این مکتب و گونه سخت فهم هستند و برای درک کامل آنها اگر ممکن باشد، نیاز به تفسیرها و تاویل‌های راهگشای جانبی هم هست. فیلم‌های او و آثار دیگرانی چون او بخوبی در راستای کابوس‌ها، رویاها و خواب‌های آدم‌ها حرکت می‌کنند و فضای کلی آنها یا حتی برخی سکانس‌ها و صحنه‌هایشان تمام و کمال متأثر از مشاهدات شبانه‌ماست.

نمایش «کابوس نامه، بیداری کاذب» تجربه جدید وحید رهبانی، بازیگر و کارگردان جوان تئاتر است که این روزها در تماشخانه سه نقطه اجرا می شود و شاخه ای نوظهور از هنر نمایش است که برای اولین بار از سوی گروه تئاتر نقشینه به ثبت جهانی رسیده است.

قسمت اول نمایش کابوس نامه پیشتر با ایده ای جدید و جالب از سوی این گروه در مکان دیگری اجرا شد که متن آن برمبنای خواب های نقاشی شده هنرجویان به نگارش درآمده بود.

اعوجاج و آشفتگی ذهن های تربیت شده مکتب سوررئالیسم در اینجا به تغییرشکلی محسوس رسیده و مخاطب به جای دیدن نمایش بازتاب های مبهم و پیچیده روحی و روانی انسان معاصر، خود جزئی از آن می شود.

روال نمایش پیشین و فعلی براساس تجربه است و اصلا به همین خاطر گروه، تماشاگران را تجربه گر خطاب می کنند. چون براساس قانون کابوس نامه، مخاطبان باید با چشم بندی بر چشم هایشان این نمایش را لمس و حس کنند و در تمام مدت یکساعته اجرا، به جای دیدن اثر با سایر حواس خود همچون شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه نمایش را تجربه کنند.

تجربه ای که همچون ساعتی خواب ملغمه ای است از رویا و کابوس و قصه های بی آغاز و بی سرانجام یا حکایت هایی تو در تو و غریب و درعین حال قریب. تجربه ای یگانه برای تجربه گران که در بیشتر مواقع پس از اجرا، جز تصاویری محو و قصه هایی مبهم از آن را در یاد نخواهند داشت.

از آنجا که هیچ تجربه ای مصون از خطا و اشتباه نیست و لاجرم به نتیجه ای درخشان تبدیل نمی شود، کابوس نامه هم می توانست بهتر از اجرای فعلی باشد و حس یگانه تری به مخاطب بدهد. تجربه گر در تجربه فعلی با برخی صحنه ها همچون فضای جبهه و جنگ ارتباط ملموس تری پیدا می کند و در بسیاری جاها نیز از فضا منفک می شود. در حالی که بستر اولیه برای تاثیرگذاری فراوان روی مخاطبان وجود دارد، اما عملا این اتفاق آن طور که باید نمی افتد. از همین رو در پایان، گرچه تجربه گر فضای جدیدی را تجربه می کند، اما حوادث و رویدادهای این خواب نمایشی چندان قدرت ندارد که در ذهن و یاد او برای همیشه ثبت شود.

اما همه کاستی های این کار را می شود به حساب تجربه بودن آن تاب آورد و با تکیه برهمین عنصر مهم که شالوده گروه و نمایش کابوس نامه را تشکیل می دهد، موارد جزئی آن را با دیده خطاپوش نگاه کرد و برای قضاوت و اظهارنظر دقیق تر، به انتظار دیگر کابوس ها و تجربه های گروه تئاتر نقشینه نشست.

با این همه، کابوس نامه تجربه ای ضروری برای تماشاگرانی است که پس از مدت ها دیدن خوب و بد روی صحنه های مختلف تئاتر به ساعتی آسودن، رویارویی و هموردی با رویا و کابوس و از همه مهم تر شریک شدن در فضایی یگانه و تکرارنشده نیاز دارند. شاید مهم ترین حسن کابوس نامه موقعیت نابی است که دراختیار تجربه گر قرار می دهد و اگر مخاطب داوطلبانه مشارکت کند و روحش را به فضا و بازیگران بسپارد، دست به تمرین تزکیه نفس خواهد زد. چه اشکالی دارد پس از عمری تماشا کردن، تماشا شویم و دیدن را با ادراکی ناب و دیدی ذهنی تاخت بزنیم؟ اگر از من می پرسید هیچ.

علی رستگار / گروه فرهنگ و هنر